سال1433- جلسه1- مراد از آرزوی عظیم در فرمایش امام سجاد علیه السلام

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

و صلَّی‌ اللَه عَلَی سیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم مُحَمّدٍ

و علی آله الطّیبین الطّاهرین و اللعنة عَلَی أعدائِهِم أجمَعینَ

بله ظاهرا تا این فقره تا آن‌جا که یادم هست در سال گذشته صحبت شد که فحقق رجائی و اسمع دعائی یا خیرَ من دعاه داع و أفضلَ من رجاه راجٍ... به نظر می‌رسد این‌جا را درباره‌اش مطالبی عرض کردیم، درست است؟ همین‌طور است؟ خب پس می‌رویم سراغ فقرۀ بعدی:

عَظُمَ یا سَیِّدی أملی، و ساءَ عَمَلِی، فأعْطِنی مِن عَفْوِک بِمِقدار أمَلِی؛ و لا تُؤاخِذْنِی بأسْوَءِ عَمَلِی.

خیلی عبارت عجیبی است این عبارت و عبارتی است که یک بنده باید نسبت به پروردگارش، با این فکر و با این نیّت حسن ظن داشته باشد و نسبت به پروردگارش باید این‌گونه قضاوت کند.

امام علیه السلام عرضه می‌دارد که: ای پروردگار! عظم یا سیّدی أملی! آرزوی من خیلی بزرگ است، نیت من، آرزوی من، خواست من، أمل به خواست گفته می‌شود؛ آن اراده فرق می‌کند با خواست، آن خواستی که در یک جایگاه خاصّی قرار دارد، نه هر خواست؛ کأنّ بنده برای آن خواست سرمایۀ خودش را می‌گذارد، توان خودش را می‌گذارد، عمر خودش را می‌گذارد، آن را بهش امل می‌گویند، به آن می‌گویند امل. با خواست و اراده و نیّت ظاهری تفاوت دارد که حالا انشاءاللَه صحبتش می‌شود.

 عَظُمَ یا سَیِّدی أملی؛ آرزوی من خیلی بزرگ است. حالا این آرزو چیست که حضرت عرضه می‌دارد آرزوی من خیلی بزرگ است؟ چه چیزی می‌تواند باشد در قبال ذات پروردگار انسان چه آرزویی می‌تواند بکند که به خدا عرضه می‌کند آرزوی من خیلی بزرگ است؟

اما در مقابل: ساءَ عَمَلِی؛ عمل من اصلا با این آرزو تناسب ندارد. روش من، منش من، رفتار من، طرز برخورد من، کارهای من، اعمالی که انجام می‌دهم با این آرزوی بزرگ... که حالا این آرزو باید ببینیم چیست؟ که امام علیه السلام به خدا عرضه می‌دارد که خدایا مسئله این است: ما نیّت بزرگی در سر و قلب داریم، که از آن نیّت نمی‌توانیم صرف نظر کنیم. این چه نیتی است که امام علیه السلام عرضه می‌دارد که آرزوی من ـ أمل با نیت فرق می‌کند. یعنی آن امل، آن مقصدی که برای آن مقصد و برای آن غایت انسان می‌آید برنامه‌ریزی می‌کند، وقتش را می‌گذارد، عمرش را می‌گذارد، سرمایه‌اش را می‌گذارد، پول خرج می‌کند، از آبرو و شخصیتش برای رسیدن به آن اَمَل بهره می‌گیرد. این نمی‌شود هرچیزی باشد. هندوانه و خربزه خریدن که نیست از سر کوچه، آدم حالا می‌گوید نخریدم یک ساعت دیگر می‌خرم، نشد نشد فردا می‌گیرم؛ عمرم را دارم برای این آرزو می‌گذارم.اما در مقابل قدمی که برای تحقق این آرزو می‌خواهم بردارم، آن قدم مرا به این آرزو نمی‌رساند. کاری که می‌خواهم انجام بدهم، آن کار من تناسبی ندارد، هیچ تناسبی ندارد. امام شوخی نمی‌کندها! زبان حال ما را امام علیه السلام بیان می‌کند، خیلی فقره، فقرۀ عجیبی است، این فقره. انشاءاللَه در شب‌های بعد اگر خداوند توفیق داد تا حدودی به عمق این فقره اگر رسیدیم، آن‌وقت رفقا متوجه خواهند شد که چقدر مطلب بیشتر باید به آن توجه داده بشود.

خب این واقعیت قضیه این است، آرزویی در سر و در دل داریم که آن آرزو خیلی بلند است، خیلی عظیم است، از یک طرف؛ و از طرف دیگر: و ساءَ عملی! عمل ما، عمل نیکویی نیست، عملی که بتواند این آرزو را محقّق کند. چون اگر این آرزو را محقق کند دیگر عرض نمی‌کند که و ساء عملی، می‌فرماید: و حَسُنَ عملی! خیلی هم کارمان هم خوب است! بسیار رفتارمان رفتار شایسته است، و این رفتار ما را در نتیجه به آن آرزو و عمل خواهد رساند، خب این دیگر بد نمی‌شود! اگر نماز است که می‌خوانیم، روزه است که می‌گیریم، حج است که می‌رویم، خمس است که می‌پردازیم، زکات است که می‌دهیم، درست؟ دروغ است؟ انشاءاللَه البته! نمی‌گوییم! تهمت است، خدای نکرده نمی‌زنیم، غش در معامله است، ـ گوش شیطان کر! ـ انشاءاللَه انجام نمی‌دهیم. خب این‌ها چیزهایی است که در روزمره با آن‌ها ما سر و کار داریم. خب پس بنا بر این باید برسیم دیگر؛ اگر مسئله این است که خب همه باید عارف باللَه شده باشند؛ همه باید از اولیاء خدا شده باشند، همه باید به مطلب و مطلوب رسیده باشند.

البته کتاب زیاد نوشته شده؛ هرکس دیگر شده عارف! بله... حساب کتاب وقتی نباشد مسئله همین است دیگر.

فأعطنی من عفوک بمقدار أملی... از این‌جا امام علیه السلام مسئله را به طور واضح به خدا عرضه می‌دارد: خدایا وضعیت ما این است که امل و آرزوی ما بزرگ است، و عمل ما و رفتار ما، رفتار سوء و ناشایست است، خب حالا نتیجه چه؟ حالا خدایا بیا ما را رها کن، حالا که کارمان بد است رها کن، نه! خدایا تو از عفو خودت در این‌جا مایه بگذار، نه از عدل خودت. از فضل خودت در این‌جا پا جلو بگذار، نه از داد و قهّاریّت خودت. با رحمت رحمانیّت خودت با ما عمل کن، نه با حساب و کتاب و رعایت عدل و داد. فأعطنی من عفوک بمقدار أملی از عفو و بخشش خودت در این‌جا قرار بده، با عفو و با بخشش خودت، با ما برخورد کن، برخورد در چه؟ در ساء عملی، در آن‌جایی که عملمان زشت است. آن‌جایی که عمل زشت است، آن‌جا عفو خودت را بیاور جلو، آن‌جا عفو خودت را به رخ ما بکش، نه عدل خودت را. عدل خودت باشد، هیچ، تمام شد! آن عملی، بر باد می‌رود. اما اگر آمدی و عفو خودت را به ما نشان دادی، دیگر در این صورت آن آرزویی که عظم یا سیدی أملی آن عمل و آرزو سر جایش باقی می‌ماند. خب در این‌جا نتیجه چه می‌شود؟ بنده‌ای هستیم که دارای آرزو و از آن‌طرف عفو تو در کنارش، در نتیجه به آن آرزو و به آن هدف می‌رسیم. خیلی چه؟ سهل و خیلی ساده. آن‌وقت ببینید امام علیه السلام ما را به چه جایگاهی دارد دعوت می‌کند. فأعطنی من عفوک بمقدار أملی؛ خدایا عفو تو که وقتی شامل حال من می‌شود، فقط این مقداری نباشد که گناه ما را بپوشاند؛ خب اگر گناه ما را بپوشاند، آن امل، آن چه می‌شود؟ هیچی! سر آن هم بی‌کلاه می‌ماند!

همین‌قدر در روز قیامت عذاب نمی‌کند ما را، چون وقتی عمل عملِ ناشایست باشد، خب ما مستحق عقابیم، عفو خدا می‌آید آن ناشایستگی را برمی‌دارد و آن زشتی را از بین می‌برد و می‌گوید شما کار زشت انجام ندادید؛ خب خیلی خب! خب هنوز خیلی مانده، چیزی انجام نشد. عقاب در این‌جا برداشته می‌شود، اما آرزوی ما همین بود؟ یعنی اینی که امام سجاد علیه السلام می‌فرماید عظم یا سیدی أملی، آرزوی امام سجاد علیه السلام این بود که واقعا به جهنم نرود؟ آرزوی امام سجاد این بود که مستحق مجازات و عقاب پروردگار نشود؟ این است؟ این که همۀ ما یک همچنین آرزویی داریم. یعنی حدّاقلش است دیگر. کیست در این‌جا که بگوید که نه، خدایا من در این‌جا از آتش بدم نمی آید، از حرارت بدم نمی‌آید، نه اگر خیال می‌کنی بهشتت پر شده، جهنم خالی است، ما را ببر آن‌جا!

خدا می‌گوید بابا! مثل این‌که تو هنوز با گرما و حرارت و این‌ها هنوز خلاصه انس پیدا نکرده‌ای که ببینی چه خبر است!

انشاءاللَه باشد چشم! برای بعد. مطالب تفسیرش و این‌ها برای بعد. ولی امام سجاد در این‌جا می‌فرماید که به مقدار آرزوی من عفو خودت را شامل کن؛ عجب! این دیگر چیست قضیه؟ حضرت عرض نمی‌کند که بیا فقط گناهانی که من انجام دادم آن گناهان را ببخش، خدا می‌فرماید خب بخشیدم، دیگرچه می‌خواهی از ما؟ دیگر چه طلبی داری؟ خب بخشیدیم دیگر برو پی کارت! می‌گوید: نه! باز هم ایستاده‌ام! این‌طور نیست که فقط گناه را ببخشی، گناه من را که می‌بخشی هیچی، آرزوی من را هم باید بدهی! به به به به ماشاءاللَه به این بنده با این همه جرأت و با این همه خواست و با این همه گشاده‌رویی! حالا تعابیر دیگری هست که آن تعابیر را نباید به کار برد چون دستور امام است؛ حضرت ببینید چقدر رحمت پروردگار وسیع است، چقدر دامنۀ رحمت پروردگار گسترش دارد، و چقدر ما را می‌ترسانند و ترسانده‌اند از خدایی که این‌چنین است!

مرحوم آقا وقتی که کتاب اللَه شناسی را می‌خواستند بنویسند، من خیلی اصرار می‌کردم به ایشان که آقا این کتاب اللَه شناسی را چرا شما شروع نمی‌کنید؟ و آن موقع ایشان داشتند کتاب امام‌شناسی را داشتند ظاهرا در دست تألیف داشتند، هی ما می‌رفتیم به ایشان... می‌گفتم که... خب یک چیزهایی به نظرمان می‌رسید، یک تخیلاتی، یک توهماتی، یک خطوراتی که یک وقتی خدا نکند عمر ایشان کفاف ندهد و مسئلۀ توحید باز نشود، اللَه شناسی شروع نشود، لذا خیلی به مرحوم آقا من اصرار می‌کردم حتی اگر شده امام شناسی را نصف کاره بگذارند، اللَه شناسی را ایشان شروع کنند، آن‌وقت حالا بعد بیایند از نصفه...

ایشان می‌فرمودند: آسید محسن هرچه خدا بخواهد همان می‌شود و هرچه قرار است از قلم ما بر صفحات رقم بخورد، همان خواهد شد، انقدر نگران نباش! انقدر چیز نباش. من نگران حریم و نگران موقعیّت امام علیه السلام در فرهنگ تشیّع هستم. این موقعیّت امام در فرهنگ تشیّع نادیده گرفته شده است. ـ توجه کردید؟ ـ و من باید این فرهنگ را زنده کنم و حریم امام علیه السلام را بنمایانم و به مردم بگویم که امام کیست؟ و حقیقت امامت چیست؟ و ولایت چیست؟ بله... ـ البته من یک چیزی به مرحوم آقا گفتم که دیگر فعلا جایش نیست حالا، تا بعد هر وقت که مقتضی شد، همان موقع هم خواهیم گفت. درست؟ ـ

من این را احساس می‌کنم که مردم حرکتی کرده‌اند، مسائلی به وجود آورده‌اند، جان‌فشانی‌هایی کرده‌اند، از مال خود گذشتند، از جان خود گذشتند و در این راه قدم برداشتند، ولی امامت را نشناختند. من باید امامت را بشناسانم و اعلان کنم که تشیّع مساوی است با امامت و بدون امامت امام علیه السلام تشیّع صفر است! ـ عین عبارت ایشان! ـ یعنی همۀ هستی ما، فقط متمرکز می‌شود و منمحض می‌شود در حقیقت ولایت امام عصر عجّل اللَه فرجه الشریف و غیر از ولایت و امامت امام زمان ما صفریم، صفر! نیم هم نیستیم! و این مسئله می‌فرمودند مغفول عنه واقع شده، به دلایلی حالا؛ کاری به دلایلش نداریم، العاقل یکفیه الإشارة. و تا این مسئله را من تمام کنم، به اللَه شناسی نمی‌پردازم، اگر می‌خواهی اللَه شناسی را شروع کنیم، دعا کن امام شناسی را تمامش کنیم!

لذا هی ما دعا می‌کردیم زودتر امام شناسی تمام بشود که این مسئله... و تمامِ هجده جلد امام‌شناسی نتیجه‌اش در همان جلد هجدهم است؛ تمام این هفده جلد در معرفت امام، آن نتیجه در جلد هجدهم نمایان می‌شود، رفقا بخوانند، همه را بخوانند. از خط اول تألیفات مرحوم آقا تا آن کلمۀ آخر را باید بخوانند. ولی بدانند که تمام هجده مجلّد امام شناسی آن چکیده و خلاصه و عصاره و غایت و مقصد و مطلوب، آن جلد هجدهم است و مطالبی که در آن‌جا نوشته شده و این به اصطلاح مطلب است.

بعد می‌فرمودند که ـ وقتی که آمدند اللَه شناسی را شروع کردند ـ گفتند که فلانی بیا شروع کردیم! ـ آن روز، روزی که شروع کرده بودند ـ من یک جمله از آقا پرسیدم، یک سؤال، گفتم: هدف شما از کتابت اللَه شناسی چیست؟ خب همه می‌دانند خدا یکی است، نمی‌دانم فرض کنید که صفات خدا مشخص است، اسماء خدا مشخص است، خداوند ذات لایزال است، این‌ها را همه اطلاع دارند، شما چه نیتی در پشت این تألیف کتاب اللَه شناسی دارید؟

ایشان فرمودند: یک نیت، و آن این است که آن خدای مهربان عطوفِ ودودِ رحیمِ رحمانِ ذوالفضلِ والمجد و الکرمِ والرحمة، تمام، این خدا را که از ما گرفته‌اند، و در یک عالمِ دیگری پرت کرده‌اند، و از دست‌رس ما بیرون انداخته‌اند، من این خدا را بیاورم، بیاورم، بیاورم بگذارم در دامن همه، بگویم: آهان این خدای شما!

خدای ما این است، خدای ما خدایی است که بغل ما می‌نشیند، خدایی است که ما را نوازش می‌کند، خدایی است که به ما می خندد، خدایی که دست رحمت و عطوفتش را به سر ما می کشد، خدایی است که از مادر به طفلش به ما مهربان‌تر است، از پدر به فرزندش به ما مهربان‌تر است، این خدا خدای واقعی است، نه آن خدا که از او یک غول بی‌شاخ و دمی درست کرده‌اند و فرض کنید که یک آتش جهنم و این طرفش کجا و آن طرفش کجا و چپ بروی می‌افتی، راست بروی می‌افتی، یک خورده این‌طوری بکنی نمی‌دانم با سر در آتشی، یک خورده نمی‌دانم ولاالضالینت، ضادت را درست نگویی، نمی‌دانم آن نمازت را در سرت می‌زنند و... که دیگر بماند که چه بر سر این خدا ما آورده‌ایم و از او چه انیاب اغوالی ما تراشیده‌ایم و آن خدا را در اختیار مردم گذاشته‌ایم و مردم حق دارند که از این خدا فرار کنند و در یک عالم تحیّر و سرگشتگی و گیجی، نفهمند چه کسی را عبادت می‌کنند و به چه کسی سجده می‌کنند و در برابر چه ذاتی رکوع می‌کنند، و سجود می‌کنند؛ این خدا خدا نشد!

خدایی را باید عبادت کنیم که امام سجاد علیه السلام به ما آن خدا را توصیف می‌کند، عرضه می‌کند: این خدای من، خدایی است که نه تنها عفوش می‌آید اعمال ناشایست مرا محو می‌کند، بلکه به بالاترین آرزویی که یک بنده می‌تواند آن آرزو را در دل بپروراند، جامۀ عمل می‌پوشاند، این خدا خداست! این کیست دیگر؟!

أُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَه سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ! اگر یک وقت من یادم رفت، یادآوری کنید‌ها! رفقا می‌گویند تو یک حرفی می‌زنی، بعد اصلا از همه جا حرف می‌زنی غیر از آنی که وعده داده‌ای! حالا در طول صحبت‌ها... که چطور می‌شود از نظر عقلی، نه از نظر مقام رحمت و فضل پروردگار، که سیئه تبدیل به حسنه بشود؛ از نظر عقلی و از نظر فلسفی چطور ممکن است سیئه آقا! سیئه! سیئه یعنی عمل خلاف، در دستگاه خدا، سیئه به حسنه تبدیل بشود، این عجیب است! هنرنمایی خدا همین است دیگر! عجیب همین‌جاست!

ایشان می‌فرمودند من اللَه شناسی را نوشتم برای همین، که بیایم بگویم آن خدایی را که باید عبادت کنید، می‌دانید چه خدایی است؟ نه نیش دارد، نه دُم دارد، نه سُم دارد، نه دندان دو متری مثل عاج فیل دارد، نه نمی‌دانم فرض بکنید که چماق دارد، نه تفنگِ چی دارد، نه گرز دارد و نه... این‌ها ندارد خدا! خدایی که از شدّت رحمت اگر شمّه‌ای از رحمت او را تو درک بکنی، عبادت او را کنار می‌گذاری دیگر! این است قضیه! انقدر این رحمت، رحمتِ واسعه است! می‌گویی وقتی خدا انقدر رحیم است، انقدر رحمان است، خب دیگر من چرا بیایم عبادتش را بکنم؟ خب این معلوم است با من چه خواهد کرد دیگر! آن‌وقت آن عبادت می‌شود عبادت از روی عشق! نه از روی تکلیف. موقع ظهر که می‌شود، نمی‌گوییم که الآن ظهر شد نماز واجب شد، می‌گویید: آخ! درها الآن باز شد!

خیلی حرف است. موقع نماز مغرب که می‌شود، نمی‌گویید که یک ساعت دیگر نماز مغرب دارد خورشید هان! می‌رود، می‌رود، آن‌وقت باید بلند شویم وضو بگیریم سه رکعت نماز بخوانیم ـ گرچه با علاقه هم باشد ـ ولی می‌گویید کی خورشید غروب می‌کند؟ چرا غروب نمی‌کند؟ توجه کردید؟ چرا غروب نمی‌کند؟ چرا وقتی نماز مغرب را بخواهم بخوانم نمی‌رسد؟ چرا وقتی که نماز عشا را می‌خواهم بخوانم نمی‌رسد؟ نماز عشا را آن‌وقت با مغرب نمی‌خوانی: خب مغرب و عشا را با هم بخوانیم یک دفعه راحت شویم دیگر؛ نه!

نماز عشا را می‌گویی نه! می‌گذارم یک ملاقات دیگر! همه را الآن انجام نمی‌دهم. می‌گذارم دو ساعت دیگر، یک ملاقات دیگر بروم سراغش! یک وقت دیگر از او بگیرم، یک وعدۀ دیگر از او بگیرم، درست؟! چقدر آن‌وقت فرق می‌کند؟ چقدر حال تفاوت دارد؟ این می‌شود نماز از روی عشق و علاقه، این می‌شود همان نمازی که امیرالمؤمنین ـ در سطح بالاترش البته ـ فرمود که بل وجدتک أهلاً للعبادة فعبدتک. از روی تکلیف من انجام ندادم خدایا که اگر انجام ندادم به سرم بزنی، یا این‌که خواست تجارت و داد و ستد و معامله داشته باشم و در قبال این نماز از تو تقاضای بهشت کنم، نه! تمام وجودم منتظر حضور تو و وعدۀ ملاقات توست! اگر هم بهشت نبود...

مرحوم قاضی یک کلامی ازشان نقل می‌کنند، خوانده‌اید لابد دیگر در کتبی که در احوالات ایشان نوشته شده، این قضیه هست، که به شاگردانشان می‌فرمودند: اگر در روز قیامت نماز را از ما بگیرند، من می‌مانم که دیگر چکار کنم؟!

آخر روز قیامت که دیگر نماز نیست، آن‌جا که دیگر نماز تمام می‌شود دیگر، نماز و فلان... مرحوم قاضی می‌فرمود اگر آن دنیا نماز را از من بگیرند من چکار کنم؟ چه خاکی به سر کنم که نماز دیگر نمی‌توانم بخوانم!

آن‌وقت این‌ها چطور نماز می‌خواندند؟ هان؟ چطور نماز می‌خواندند؟

آقا می‌گفت تا فلانی را نروم در اتاقش، در نزنم، از خواب بیدار نمی‌شود که نماز صبح را بیاید فلان‌جا به جماعت بخواند؛ یعنی نمازش قضا می‌شود. توجه کردید؟

این آقا می‌گوید در روز قیامت اگر از ما نماز را بگیرند، ما چکار کنیم؟ ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

بله... این‌ها ضدّ خدا هستند همین عرفاء! این‌ها ضد خدا هستند، ضد دین هستند، ضد ولایت هستند...

فأعطنی من عفوک بمقدار أملی، و لا تؤاخذنی بأسوء عملی. خدایا مرا به آن عمل خلافم مؤاخذه نکن، به آن عمل خلافم، خدایا مرا نگیر.

خب... این چهار جمله‌ای بود از امام سجاد علیه السلام. یکی این‌که: پروردگارا، امل من و آرزوی من خیلی بزرگ است. عظم یعنی خیلی بزرگ است.

وقتی که ما نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که یک بنده وقتی بخواهد آرزو داشته باشد، حالا صرف نظر از امام سجاد با آن مراتب معرفت، و مراتب تجرد و توحیدی که دارد، حالا آن امام سجاد... خودمان را نگاه کنیم، به خودمان نظر بیندازیم. اگر بخواهیم یک آرزویی بکنیم، یک نیتی بکنیم، نسبت به عاقبت خود چکار می‌کنیم؟ خب به ما گفته‌اند یک بهشتی در آن دنیا خداوند مهیا کرده و یک جهنمی در آن‌جا آن سزای خلاف‌کاران و جزای درست‌کاران در آن‌جا خدا آماده کرده. آرزوی بزرگ، چه چیزی می‌تواند باشد؟ آیا آرزوی بزرگ این است که جهنم نرویم؟ این آرزوی بزرگ است؟ خب این حدّاقل چیزی است که یک بندۀ مؤمن می‌تواند در این‌جا در نیت خود داشته باشد و در قلب و در فکر آن را بپروراند و آن را داشته باشد. رفتن به بهشت و التذاذ از نعمات الهی، در همان حدّی که برای ما تعریف شده است، خب این یک امر مطلوبی است، ولی آیا باز این آرزوی بزرگ است؟ خیال می‌کنیم مسئله باید در این‌جا چیز دیگری باشد، قضیه باید در اینجا فرق کند، تفاوت داشته باشد؛ آرزوی بزرگ، و آن‌چه را که ما خودمان آن‌ها را در ذهن تصور می‌کنیم بر اساس شواهد و بر اساس قرائن و بر اساس مدارک، و آن خصوصیّاتی که در اختیار ما قرار گرفته.

شاید تا حدودی نسبت به این مسئله برای رفقا تصوری پیدا شده باشد که چه هدفی می‌تواند برای یک بنده به وجود بیاید، تا این‌که در رسیدن به آن هدف، دیگر ندامت و حسرت از قلب و فکر بنده رخت ببندد؟ چه چیزی می‌تواند برای یک بنده و برای یک شخصی حاصل بشود که البته امام سجاد علیه السلام هم نسبت به این مسئله حضرت این‌طور مطلب را می‌فرماید.

ما در ادعیه نسبت به این قضیه مسئله زیاد داریم، از مطالب ائمه علیهم السلام، در دعای کمیل می‌خوانید، در مناجات شعبانیّه می‌خوانید، در مناجات خمسة عشر در کلام امام سجاد علیه السلام می‌خوانید، وقتی حضرت می‌فرماید: الهی! من ذا الذی ذاق حلاوة محبتک فرام من دونک بدلاً؟ پروردگارا! کیست که حلاوت محبت تو را چشیده باشد و بتواند بدیلی برای این آرزو و برای این نیّت، بدیلی پیدا کند؟

چه قضیه‌ای در این‌جا نهفته است و چه مسئله‌ای و سرّی در این‌جا قرار دارد که همین عبارت به صورت دیگر را در مناجات خمسة عشر ما می‌بینیم امام سجاد فرموده. همین عبارت را امیرالمؤمنین علیه السلام در مناجات شعبانیه، که رفقا حتما در شب‌های ماه مبارک شعبان، و در روزها، حتما می‌خوانده‌اند و به آن فقرات توجه می‌کرده‌اند، بیان می‌کردند. همین معنا را در دعای کمیل، می‌بینیم امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل با عبارت: هب‌ لی، هب ‌لی، حضرت این معنا را می‌رساندند. (تایپیست: ظاهرا مرادشان مناجات شعبانیه است)

پس معلوم می‌شود آن امل و آرزویی که مقصود امام علیه السلام است، ولی عرضه می‌دارد که: عظم یا سیدی أملی، آن امل بهشت و ترس از جهنم نیست، آن جهنم و آرزو، نیّات ظاهری و نیّات بسیطه نیست، آن عمل رفتن به بهشت و برخورداری از نعیم و نعمت‌های پروردگار که برای ما توصیف شده، و همۀ ما خب به دنبال آن‌ها هستیم، به دنبال آن‌ها، این نیست؛ مسئله چیز دیگر است. آن‌وقت در این‌جا عظمت خداوند خودش را نشان می‌دهد. خیلی عبارت، عبارت عجیبی است که از یک طرف آن حقیقت ربوبیّت که صفر محض در قبال ذات کبرائیّت حقّ نمودار می‌شود برای مردم بیان می‌شود، که پروردگارا من عملم سوء است، عملم زشت است، کردار من کردار خلاف است، هیچ چیزی را در همین فقرات گذشتۀ دعای ابی‌حمزه، هیچ.... ما مطالبی را خب عرض کردیم از زبان امام سجاد علیه السلام که چطور حضرت موقعیّت یک بنده را نسبت به پروردگار توصیف می‌کردند، از یک طرف صفر بودن یک بنده نسبت به ذات ربوبی نشان داده می‌شود، از طرف دیگر آن لطف بی‌انتهای پروردگار نسبت به این بنده‌ای که دستش صفر است و چیزی برای عرضه ندارد؛ اصلا دو نقطۀ مقابل! دو نقطه در مقابل! منتها شرط دارد، شرط دارد، قاعده دارد، هر چیزی یک قاعده‌ای دارد، یک شرطی دارد، امام رضا علیه السلام چه فرمودند؟ شرط گذاشتند: کلمة لا إله إلّا اللَه حصنی، فمن دخل حصنی أمن من عذابی کسی که در حقیقت توحید بخواهد وارد بشود، بداند که توحید حصن است، و کسی که وارد در حقیقت توحید پروردگار بشود، دیگر از عذاب پروردگار محفوظ می‌ماند اما شرط دارد، حضرت فرمودند: بشرطها و أنا من شروطها من شرط وارد شدن در این حریم هستم، بدون ولایت من، که امام علیه السلام هستم، امکان ورود به این حریم، محال است، محال است که برای فردی پیدا بشود.

خب ما امشب قصد نداشتیم که خدمت رفقا برسیم، به جهت خستگی که بنده داشتم و امروز تازه از سفر مراجعت کرده بودم و علی کلّ حال گفتیم که حتی تا چند دقیقه قبل از این‌که بخواهیم بیاییم پایین، می‌خواستم بنده زاده را صدا کنم و بگویم برو به رفقا بگو امشب را بر ما بخشند، اما دلم نیامد! بلند شدم و لباس پوشیدیم گفتیم یا علی، حرکت کنیم برویم پایین و حدّاقل به زیارت رفقا که نائل می‌شویم، یک چند کلمه‌ای هم صحبت می‌کنیم و انشاءاللَه استارت را می‌زنیم، بقیه‌اش با خدا؛ گرچه استارتش هم با خدا، حرکتش هم با خدا، رسیدنش هم با خدا، هرچه هم می‌آید از اوست، هیچ بنده از خود اراده و اختیاری ندارد که بخواهد آن را به عرصه بیاورد. پس بنا بر این انشاءاللَه تتمۀ مطالب به خواست خدا لولا البداء برای فردا شب، اگر خدا بخواهد.

اللَهمّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ